

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

### مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با حدیث شرط و فرمایشات جناب شیخ و بررسی آن ها بود. ایشان فرمودند که شرط یعنی الزام و التزام. در مکاسب یک جا فرمودند که الزام و التزام اطلاق دارد و الزام و التزام ضمنی را هم می گیرد. یعنی الزام و التزامی که ضمن عقد - مثلاً بیع - واقع می شود. مثل این که من مشتری را ملزم به خیاطت ثوب خودم کنم و او هم التزام به خیاطت پیدا کند. این الزام ضمنی می شود. اما در بحث لزوم معاطاة فرمود که دلیلی نداریم که این الزام و التزام فقط ضمنی باشد. ما می توانیم الزام و التزام را در معاملات ابتدائی هم به کار ببریم. یعنی خود بیع را الزام بدانیم. یعنی مثلاً این که من این را به شما بفروشم، الزام باشد و این که شما این را از من بخرید التزام باشد. نه این که من در ضمن فروختن کتاب شما را به خیاطت ثوب الزام کنم. شیخ در اول کتاب بیع - بحث لزوم معاطاة - گفتند که حدیث شرط اطلاق دارد و بر اساس آن لزوم را درست کرد. بعد اگر لزومش درست شود، به دلالت التزامی صحتش هم درست می شود. در بحث خيارات شیخ گفت این الزام و التزام فقط مالِ ضمنی هاست و مالِ ابتدائی ها و استقلالیه ها نیست. چرا؟ مستند شیخ در توسعه ی الزام و التزام به ابتدائی ها، یک سلسله روایاتی بود که در آن ها ائمه ی هدی علیهم السلام - بنابر نظر شیخ - الزام

و التزام را در ابتدائی هم به کار برده اند. مثلاً کسی شرط کرده بود که اگر این کنیز را به شما فروختم شرطش این است که ولاءش با مالک قبلی باشد. عائشه هم قبول کرد. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این را شنیدند فرمودند خیر! شرط الله! شرط الله یعنی آن حکم خدا. نبی خدا صلی الله علیه و آله در مورد حکم خدا تعبیر شرط الله به کار بردند و گفتند شرط الله مبناست نه شرط شما! شرط آن ها شرط در ضمن بیع بود ولی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرط را برای حکم خدا که حکم ابتدائی است به کار بردند. این روایات مستند شیخ بود. در معاظاة گفت شرط اعم است ولی در اول خیارات، گفت شرط مختص شرط ضمنی است. تمام موارد نقوض را هم توجیه کرد. مثل "بعد أن شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنيا الدنیة" که گفتند این شرط، حکم نیست بلکه یک قراری است و در ضمن آن قرار، خداوند این شرط را گذاشته است. اما این دفعه در رساله ی شروط که - که اول خیار تخلف شرط است - شیخ دوباره دنبال حرف معاظاتشان رفتند و گفتند شرط اعم است و حرف صاحب قاموس را رد کرد. گفتند دلیلی نداریم و تبادر می گوید شرط، الزام است و الزام هم اعم از ضمنی و استقلالی است.

### بررسی عبارات محقق خوئی در نقد فرمایش شیخ:

یکی از کسانی که فرمایش جناب شیخ را بررسی کرده است محقق خوئی است. چیز عجیبی که در فرمایشات ایشان هست این است که فرمایشات ایشان مثل فرمایشات جناب شیخ، مقداری مختلف است. محقق خوئی در ذیل مساله ی لزوم معاظاة - جلد 36 موسوعه ی ایشان؛ آن جا که شیخ گفته

است شرط اطلاق دارد - گفته اند خیر! این را قبول نداریم و شرط فقط ضمنی است. لذا حرف شیخ را در لزوم معاطاة رد کرده اند. صریح عبارت ایشان این است که شرط فقط ضمنی است و چون ضمنی است این اطلاقی که شیخ برای شرط درست کرده است مورد قبول نیست. در اول خیارات - جلد 38 موسوعه ی ایشان - شیخ را تایید می کند. عرض کردم که اول خیارات، شیخ خودش حرف اول معاطاتش را رد کرده و اصرار کرده که نمی شود به اطلاق حدیث شرط تمسک کرد چون اطلاقی ندارد! محقق خوئی این جا که رسیده است دو سه تا مطلب گفته است که جمع و جور کردنشان مقداری سخت است. مخصوصا با توجه به مطلبی که در جلد 36 ذیل لزوم معاطاة فرموده است. ایشان آن جا که صریح فرمودند شرط در ابتدائی ها به کار نمی رود و فقط شامل ضمنی ها می شود. اما این جا که رسیده اند فرمایش شیخ را نقل می کنند:

ثم ناقش فيه بأن الشرط لا يطلق على الالتزامات الابتدائية...

بعد فرموده است:

نحن لو سلمنا أن الشرط يستعمل في الالتزامات الابتدائية...

ایشان می گوید اگر ما فرمایش شیخ را قبول کنیم که هیچ! اگر بپذیریم که در ابتدائی به کار نمی رود که هیچ! اما ما می خواهیم یک حرف بالاتر بنسیم و بگوییم حتی اگر اطلاق شرط در ابتدائیات را قبول کنیم - عرض کردم که ریشه اش به آن روایات بر می گردد که ما باید بررسی کنیم بالاخره روایات شرط را در ابتدائی به کار برده اند یا خیر! - ایشان می گویند حالا فرض کنید که قبول کرده اید، باز هم می خواهیم بگوییم که در بیع به کار نمی رود.

فلا نسلم صحة اطلاقه عرفا على مثل البيع...

این مدعای اول ایشان است. نمی خواهند زیر بار آن حرف بروند. چرا؟

لعدم اطلاق الشرط على البيع...

ایشان می گوید حتی اگر در ابتدائی هم به کار رود اما در بیع نمی شود به کار برود. حالا ما مانده ایم که معنای این جمله چیست؟ یک بحث صغروی دارد که حتی اگر در ابتدائیات به کار رود در بیع نمی شود به کار رود. وقتی می خواهند این را تحلیل کنند، در توضیحش، یک تعبیری دارند که مساله را خراب می کند. می گویند:

إن شئت قلت...

ایشان می گویند اگر شما خواستی این طور بگو که برای استفاده ی لزوم، ما اول باید صغری را درست کنیم. یعنی ثابت کنیم که این بر بیع و معاظاة صدق کرده است. و صدقش بر بیع و معاظاة از نظر ما درست نیست. چرا درست نیست؟ ذیلش یک جمله ای دارند:

لأن الشرط يستعمل في الربط الحاصل في ضمن عقد أو شيء آخر...

می گوید چرا بر بیع صدق نمی کند؟ چون شرط، در ربط ضمنی به کار می رود. این جمله را اگر بخواهید تحلیل کنید معنایش این است که محقق خوئی معنای شرط را الزام و التزام نمی داند بلکه معنای شرط را ربط می داند. ما قبلا بررسی کردیم و گفتیم این خودش بحثی است. بعد هم شرط را مطلق ربط نمی داند بلکه ربط ضمنی می داند. تعبیرشان این است:

أما بحسب الصغرى فلإنّنا نمنع صحة اطلاق الشرط على الشروط الابتدائية عند العرف كالبيع و الاجارة لأن استعماله في مثل البيع يعدّ من الاغلاط لأن الشرط إنما يستعمل في الربط الحاصل في ضمن عقد أو شيء آخر...

می گویند اگر ربط ضمنی باشد شرط بر آن صادق است. بیعی است، اشکال ندارد، اجاره ای است، نکاحی است، اشکالی ندارد، همین که در ضمن بیع شرط شود، ربط در ضمن بیع می شود، ربط در ضمن نکاح، ربط در ضمن اجاره می شود و اشکالی ندارد. یک ربطی است که در ضمن یک عقدی حالا یا بیع یا مثل بیع واقع شده است. تعبیر ایشان این جا همین است.

ایراد اول به انتقاد محقق خوئی از شیخ:

خب اگر ما باشیم و این عبارت، باید خدمت ایشان عرض کنیم که:

اولاً: قرار بود شما سلّمنا بی بحث کنید! این که سلّمنا بی نشد. ما دوباره سر حرف شیخ برگشتیم! حرف شیخ این بود که شما شرط را بر ابتدائی تطبیق نکنید. شما به ما وعده دادید و گفتید:

نحن لو سلّمنا أن الشرط يستعمل في الالتزامات الابتدائية...

قرار شد که شما سلّمنا بی و با قبول مبنا حرف بزنید اما حالا دارید می گوید فقط ضمنی است. خب این که همان حرف شیخ شد. تکلیف ما را معلوم کنید.

## ایراد دوم:

ثانیا: قرار بود که شما در معنای التزام بحث کنید نه در معنای ربط! یعنی ما واقعا نفهمیدیم چه شد! قرار بود ما شرط را به معنای الزام و التزام بدانیم و بعد تنزلا بگوییم اگر شرط را در استقلالی به کار ببریم بر بیع صادق نیست. قرار بود این را بگوییم. اما این چیزی که شما توضیح می دهید را ما نفهمیدیم. آخرش برگشتید سراغ این که شرط فقط در ربط ضمنی به کار می رود. یعنی هم معنا عوض شده و هم تنزل خراب شده است. این ابهام جدی ای در عبارت ایشان است.

## یک اشکال مستقل به محقق خوئی:

نکته ی بعدی را هم بگوییم تا مطلب دقیق تر شود و بعد جمع و جورش کنیم.

نکته ی بعدی در عبارت ایشان از جهت صغری این است که در جلد 36 ذیل بحث لزوم معاطاة اصرار کردند که شرط فقط ضمنی است یعنی حرف شیخ را رد کردند و گفتند که شرط اطلاق ندارد. این جا نهایتا سلّما را نتوانستند که درست کنند و برگشته اند سر این که شرط ضمنی باشد. خب این عیبی ندارد اما بالاخره این جا گفته اند که شرط به معنای ربط ضمنی است.

در بحث رساله ی شروط شیخ، که در موسوعه ی ایشان، جلد 40 می شود، وقتی وارد بحث می شوند می گویند شرط به معنای مطلق ربط است و هیچ اشکالی ندارد که بر ضمنی و ابتدائی صادق باشد! آن جا دیگر صریح در این مطلب است. یعنی ما باید از محقق خوئی سوال کنیم که:

اولا: شما شرط را الزام و التزام می دانید یا ربط؟!

ثانیا: در هر کدام، مطلق معنا می کنید یا مقید؟!

ثالثا: دلالت روایات بر استقلال را چطور می خواهید حل کنید؟!

چون مجموع فرمایشات آقای خوئی این است. در جلد 36 می گویند فقط ضمنی است. در جلد 38 می گویند فقط ضمنی است. در جلد 36 بحث ربط و التزام نیست بلکه فقط بحث ضمنی و استقلالی است. در این جا در عین این که اول در مورد ضمنی و استقلالی بحث می کند بعدش سر ربط ضمنی متمرکز می کند. در جلد 40 آن جا که بحث شروط شیخ مطرح می شود، صریح در این است که اصلا شرط یعنی ربط و ربط هم اطلاق دارد چه در ضمنی ها و چه در استقلالی ها.

تأثر محقق خوئی از محقق ایروانی:

این مساله - همان طور که عرض کردم - بر می گردد به آن نزاع که اول بار محقق ایروانی در حاشیه ی مکاسب مطرح کرده اند. محقق خوئی این جا متأثر از محقق ایروانی است. محقق ایروانی در حاشیه ی مکاسب یک بحثی با شیخ دارد و گفته است چه کسی گفته شرط یعنی الزام و التزام؟! شرط به معنای ربط است. بعد هم گفته اند که شرط یعنی ربط و ربط هم اعم از ربط تکوینی و اعتباری است. اگر شرط نه به معنای الزام و التزام بلکه به معنای ربط باشد خب این عیبی ندارد و پوشه ی آن را باید بعدا بررسی کنیم. إن شاء الله فردا به تبع فرمایشات آقای خوئی در جلد 40 این را مفصل

بررسی خواهیم کرد. پس محقق ایروانی گفته اند شرط یعنی ربط، یعنی ارتباط یک چیزی با چیز دیگر. این ربط می تواند تکوینی باشد و می تواند تشریحی و اعتباری باشد. شارع می تواند بیاید صحت صلاۀ را با طهارت مرتبط کند. اگر شرط یعنی ربط و ربط هم اعم از تکوینی و اعتباری باشد خوب ما باید در فضای ربط بحث کنیم اما الان فضای الزام و التزام است حضرت آقا! ما با معنای الزام و التزام شیخ داریم کار می کنیم و قرار شد که شما در این فضا با شیخ نزاع صغروی کنید! لذا شما وقتی فرمایشات آقای خوئی را ملاحظه کنید می بینید که در مورد صدق الزام و التزام بحثی نکرده است.

### اشاره ای اجمالی به نزاعِ صغرویِ صحیحِ صاحبِ عروه با شیخ:

بله! سید یزدی یک بحث فنی با شیخ کرده است که اصلاً ما قبول می کنیم که شرط یعنی الزام و التزام و قبول هم می کنیم که بر ابتدائی صادق است اما شما باید بگویید که آیا بیع، الزام است؟! این می شود نزاع صغروی. آقای خوئی! اگر می خواهید این را بگویید همین را بگویید، ربط، یک بحث دیگری است. ما باید این بحث را رسیدگی کنیم که سلّمنا که شرط یعنی الزام و التزام و سلّمنا که الزام و التزام اعم از ابتدائی و ضمنی است. الزام ابتدائی هم شرط است، الزام ضمنی هم شرط است اما آیا بیع، الزام است؟! اگر عقلاء برای یک معامله ای مثل بیع، قائل به لزوم هستند معنایش این نیست که بیع همان الزام است. بعداً عبارت حضرت امام را می خوانیم. البته امام هم به تبع سید یزدی بحث کرده اند. یعنی این نزاع صغروی در صدق شرط می شود حتی اگر اطلاقش را هم قبول کنیم.



بنابراین ما این نزاع صغروی ایشان - محقق خوئی - در اول خیارات را اصلاً متوجه نشدیم. نزاع صغروی همان است که سید یزدی بحث کرده اند که آن را هم بعداً بررسی خواهیم کرد.

### ذکر نزاع کبروی محقق خوئی با شیخ اعظم:

یک نزاع کبروی هم آقای خوئی در جلد 38 دارند که این را هم بگوییم تا فردا بحث ایشان در جلد 40 را بررسی کنیم. ایشان در جلد 38 می گویند شما که می خواهید از حدیث شرط، استفاده ی لزوم کنید، باید ثابت کنید این وجوب وضعی دارد نه وجوب تکلیفی. این مطلب را هم اول بار محقق ایروانی فرموده اند. قبلاً هم توضیح داده ایم. "المومنون عند شروطهم" یک جمله ی خبریه است. این جمله ی خبریه در مقام بعث و طلب است. اگر در این مقام باشد، از آن وجوب در می آید. یعنی "المومنون عند شروطهم" به معنای "الشرط يجب الوفاء به" و این به معنای "أوفوا بالشروط" است مثل "أوفوا بالعقود" که قبلاً بحثش را انجام داده ایم. آقای خوئی می خواهد بفرماید که این وجوب، اصلاً تکلیفی است نه وضعی و اگر تکلیفی بود که دیگر از آن لزوم در نمی آید. در "أوفوا بالعقود" صیغه ی افعال ظهور در وجوب داشت اما آقایان وجوب را وضعی می دانند نه تکلیفی. ایشان می گوید حدیث شرط که إخبار است مثل "یتوضأ" است مثل "یصلی" است مثلاً کسی سوالی می پرسد و آقا در پاسخ می فرماید "یتوضأ"؛ یعنی خبر می دهد و خبر هم در این مقام آكد است. یعنی دستور داده ام و شما هم اطاعت کرده اید و الان دارم از آن خبر می دهم.

آقای خوئی می فرماید اصلا این جمله، وجوبش وجوب تکلیفی است نه وضعی. چرا؟ ایشان می گوید به خاطر قرینه ی "المؤمنون" یعنی مؤمن به شرطش عمل می کند. این مثل این است که در روایت داریم مومن به وعده اش عمل می کند. عمل به وعده، عمل به عهد، عمل به شرط، اگر بر عنوان "المؤمنون" معلق شود، دیگر وجوبش تکلیفی می شود. اگر وجوبش تکلیفی شود دیگر اصلا ربطی به لزوم وضعی ندارد که شما بخواهید از آن لزوم را در بیاورید. بعد هم می گوید اگر این وجوب، به خاطر عنوان "المؤمنون" یا عنوان "المسلمون" - چون قبلا گفته ایم که فرقی نمی کند - باشد، آن موقع حتما یک فعل اختیاری لازم دارد. "شرط" وقتی وجوب تکلیفی پیدا می کند که به فعل اختیاری برگردد. مثلا اگر شرط به عهد برگشت، خب عهد، فعل اختیاری عاهد است. یعنی اگر خواستیم شرط را بر ابتدائی هم تطبیق کنیم بر عهد تطبیق می کنیم و اشکالی هم ندارد اما وجوب تکلیفی سر آن می آید. اگر شرط را بر وعده تطبیق دادیم مثل آن روایت منصور بن یونس از امام کاظم علیه السلام - که دوباره دلالتش را بررسی می کنیم إن شاء الله - خب وعده، فعل واعد است. تکلیفا شما باید به شرط یعنی به این عهد، به این وعده، عمل کنید. اگر شرط ضمنی باشد مثل خیاطت که در ضمن بیع است، ولی باز هم فعل است و باید به آن عمل کنید. اما اگر شرط بخواهد به ملک بخورد مثل این که این ملک لازم است یا متزلزل؟ خب این چه ربطی به وجوب دارد؟! وجود یک فعل اختیاری لازم است تا این فعل اختیاری، موضوع عمل به وجوب تکلیفی باشد.

لذا ایشان در مورد روایت "المؤمنون عند شروطهم" می فرماید:

کیرای استدلال به حدیث شرط را قبول نداریم. لزوم حدیث شرط، لزوم تکلیفی است نه وضعی و لزوم تکلیفی هم به افعال اختیاری که باید وجود داشته باشند می خورد تا واجب العمل باشند. تا این شاء الله فرمایش ایشان را بررسی کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.